



عکاس:محمدحسین خیدری

صدام وغرب علیه ایران

«روایت‌هایی درباره عملیات «بدر» که به رشادت شهید صیاد شیرازی و شهادت بعضی فرماندگان بزرگ از جمله مهدی باکری منجر شد

[**شهروند**] امروز مصادف است با سالگرد عملیات

«بدر»، این عملیات به سال ۱۳۶۳ برمی‌گردد در غرب «هور الهویزه»، برای توضیح دقیق‌تر اما باید به روز سوم اسفند ۱۳۶۲ برویم؛ آزادی جزایر مجنون طی عملیات «خبیر»، چراکه بررسی نقاط قوت و ضعف خودی و دشمن در این عملیات، بار دیگر فرماندهان جنگ را به طراحی و اجرای عملیات در هور ترغیب کرد. هدف نهایی عملیات «بدر» قطع جاده بصره-العماره در عراق بود که می‌توانست ضربه سنگینی به بعثی‌ها وارد کند. رزمندگان قرار بود در دو نقطه از هور بگذرند، چند پاسگاه مرزی و خطوط دفاعی عراق را در هور نابود کنند و در جایی که عرض رودخانه دجله کم بود، از رود بگذرند و به جاده بصره-العماره برسند. نقشه این بود که بعد از آن نیز در امتداد جاده پخش شوند تا هم بر هور و رودخانه و هم بر جاده

مقابله با پیروزی ایران

اگر بخواهیم نگاهی کنیم به شرایط سیاسی و رویکرد بین‌المللی در آن زمان نسبت به ایران، یکی از نمونه‌های خاطرات مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی است. او درباره روزهای پیش از عملیات «بدر» می‌نویسد: «هر روز که از جنگ می‌گذرد مسائل از کانال سیاسی و نظامی برای ما مشکل‌تر می‌شود و دشمن خود را آماده‌تر می‌کند. قدرت‌های سیاسی دنیا دست‌اندرکارند تا ما را از پیروزی مطلق باز دارند و کشورهایی مانند ترکیه و پاکستان مایل نیستند ما به پیروزی برسیم. سوریه و لیبی که با ما خیلی صمیمی هستند می‌خواهند به گونه‌ای پیروز شویم که دست‌مان در عراق باز نباشد.» بعد از آن توضیح می‌دهد که کشورهای غربی به ظاهر از ایران می‌خواهند که بای میز مذاکره بنشینند و صلح کند اما هیچ زمینه‌ای را برای این صلح ساختگی آماده نمی‌کنند. وضعیت جبهه‌های جنگ هم در شرایطی بود که باید برای اثبات قدرت بیشتر، عملیاتی انجام می‌شد تا ایران دست بالا را در موقعیت بین‌المللی داشته باشد. تمام این‌ها دست به دست هم داد تا عملیات «بدر» برنامه‌ریزی شود.

خط راهم شکستند اما...

طرح بدر، ضربتی بود و رمز موفقیت عملیات هم در سرعت آن بود. اما از همان ابتدا مشکلاتی به وجود آمد. به عنوان

واپسین لحظات یک فرمانده

اما یکی دیگر از فرماندهان مهم این عملیات، شهید عباس کریمی بود. ماجرا به شهادت محمدابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) برمی‌گشت. زمانی که همت به شهادت رسید، فرماندهی این لشکر به عباس کریمی واگذار شد. در کتاب «تا آوردگاه الهاله» (نوشته گلعلی بابایی) که به سرگذشت شهید عباس کریمی قهرودی اختصاص دارد، آمده: «۲۳ اسفند ۱۳۶۳، دشت الهاله، شرق دجله، چهارمین روز نبرد عظیم بدر، روی دژ اصلی، حاج عباس از داخل یکی از سنگرها با دوربین دوچشمی، دشت روبه‌رو را نگاه می‌کرد و به اطرفیانش دستوراتی می‌داد. محو عظمت و نورانیت حاج عباس بودم که در یک لحظه، با شنیدن صدای گرکنده‌ای به زمین غلتیدم. دود و آب و گل به هوا برخاست. اطرافم را برانداز کردم تا ببینم چه اتفاقی افتاده است. نفهمیدم تیر مستقیم تانک بود یا خمپاره، اما هرچه که بود، صدای وحشتناکی داشت. به طرف محل اصابت گلوله دویدم. با دیدن صحنه‌ای خشکم زد. خدای من! اینجا که سنگر دیده‌بانی حاج عباس بود. دیدم دو نفر پیکر مجروحی را بیرون می‌آوردند. خودش بود: حاج عباس! تقسم بند آمد. من هم یک طرف بدن حاج عباس را گرفتم. هنوز نیمه‌جانی داشت. به نظرم آمد ترکش به سرش خورده بود. لبخندی بر لب‌هایش نقش بسته بود، اما از نگاهش نگرانی موج می‌زد. این حالت نگرانی او را می‌شناختم. او نگران بسیجیانش بود... پیکر نیمه‌جان حاج عباس را داخل یکی از قایق‌ها انداختیم. سکاندار قایق گازش را گرفت‌وواردآبراه‌شد.هنوزمسافت‌زیادی‌را طی نکرده بودیم که وسط آبراه قایق راکنه داشت. نگاه کردم لابه‌لای نیزارها، دیدم بچه‌های بهداری لشکر با پل‌های شناور، پست امداد درست کرده‌اند. پزشکیار اورژانس، اول از همه نبض حاج عباس را گرفت و بعد با نگرانی گفت: اینکه نبضش نمی‌زند!، اینجا بود که راویان متوجه می‌شوند این فرمانده دلاور جنگ به شهادت رسیده

این غذا برای بسیجی هاست

شهید کاظم نجفی رستگار هم فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهداء (ع) بود که روز ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جریان این عملیات به شهادت رسید. یکی از هم‌زمان این شهید درباره منش و رفتار عارفانه شهید کاظم نجفی رستگار می‌گوید: «وقت ناهار پشت یک تپه رفتم و با تعجب دیدم کاظم روی خاک نشسته و لبه‌های نان را از روی زمین برمی‌دارد، تمیز می‌کند و می‌خورد. انقدر نا‌راحت‌شدم که به جای سلام‌گفتم: داداش! تو فرمانده تپ‌هستی. این‌کارها برای چیست؟ مگر غذا نیست؟ خودم دیدم دارند غذا پخش می‌کنند. کاظم گفت: آن غذا برای بسیجی‌هاست. این نان‌ها را مردم با زحمت از خرج زندگی‌شان زدند و فرستادند. درست نیست اسراف کنیم.» شهید کاظم نجفی رستگار هم در این عملیات به‌شهادت رسید.

مویی که سفید شد...

شهادت باکری، رستگار، کریمی و دیگر دلاوران عرصه دفاع، همه فرماندهان و رزمندگانی را که در خط بودند، داغدار کرد. جنگیدن هم سخت‌تر شده بود. ضمن اینکه همچنان نیروهای بسیاری در وضعیت محاصره قرار داشتند. شهید صیاد شیرازی، فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش گفته بود: «خطر این بود که ما ۴۰ هزار اسیر بدهیم. حتی فرماندهان‌مان هم آنجا بودند.» شهید صیاد با رحیم صفوی به خط مقدم رفتند. شب سختی بود. نیروها در حال به شهادت رسیدن بودند. شهید صیاد در خاطراتش می‌گوید فرماندهی را دیدم که گردان‌هایش یک به یک منهدم می‌شدند و او از فرط ناراحتی و فشار، لحظه به لحظه لاغر و مویش سفید می‌شد. فرماندهان وضع عجیبی داشتند. در تفکر بودند که حمله کنند یا عقب‌بنشینند.

صیاد تا مرز شهادت

رحیم صفوی و شهید صیاد شیرازی مشورت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند به دشمن حمله کنند. چند نفر که از خط شهادت صیاد شیرازی و روحیم صفوی نگران بودند، به‌زور آن‌ها را سوار قایق

می‌کنند تا عقب بروند. قایق ۲۰ متر دور نشده، صیاد خودش را توی آب می‌اندازد و برمی‌گردد. حالت عجیبی دارد. می‌گوید حق ندارید برای فرمانده تصمیم بگیرید. فرماندهان طرحی برای حمله می‌ریزند که خبر می‌رسد تعداد بسیاری از رزمنده‌ها در حال عقب‌نشینی‌اند. از قاراگاه هم دستور عقب‌نشینی می‌رسد. چاره‌ای نیست. رزمندگان ایرانی تا جزایر مجنون عقب نشستند اما عراقی‌ها با بمب‌های شیمیایی آن‌ها را بدرقه کردند و بسیاری در عقب‌نشینی شهید شدند. فرماندهانی که نیروهای‌شان را از دست داده بودند، به‌حالت جنون رسیده بودند. احمد غلامپور، فرمانده وقت قاراگاه کربلا می‌گوید: «فرماندهان در قاراگاه جمع بودند... فشار روحی‌شان قابل توصیف نبود. برادری از فرماندهان تا حد جنون ناراحت شده بود. چنین حالتی را تا آن زمان ندیده بودیم. چنین آشفتگی‌ها و درهم‌ریختگی‌هایی اصلا سابقه نداشت. کسی رغبت نداشت صحبت کرده‌و یا حتی به‌دیگری نگاه‌کند.»

پیام روحیه بخش امام

تنها چیزی که می‌توانست فرماندهان و رزمندگان ایرانی را از آغمای شکست بیرون بیاورد پیام‌امام خمینی(ره) بود. پیام‌امام را برای رزمنده‌ها خواندند: «به فرماندهان سپاه و ارتش بگویید؛ چون گزارش دادند بعضی‌ها ناراحت هستند؛ می‌خواستم بگویم هیچ جای نگرانی نیست. البته من برای شهداوشمادعای‌کم‌ولی‌باید‌همه‌ ما بدانیم که تابع اراده خداوند هستیم. ما از ائمه که بالاتر نیستیم. آن‌ها هم در ظاهر بعضی وقت‌ها موفق نبودند. هم پیغمبر (ص)، هم امیرالمؤمنین (ع)، هم امام حسن (ع) وامام حسین (ع). ما که نسبت به مقام این‌ها چیزی نیستیم. عمده مشیت خداوند است که هر چه‌او‌خواهد همان خوب است و چون غسل شیرین و باید با آغوش باز پذیرای آنچه‌اومی‌خواهد باشیم و از هیچ چیز نگران نباشید. محکم باشید که پیروزید. امروز هم پیروزید. اگر کار برای خدا باشد که شکست ندارد.»

افسردگی‌ها از بین رفت...

سردار غلامپور می‌گوید: «با خواندن هر جمله از پیام مقدار زیادی از یأس و ناامیدی افراد برطرف می‌شد. پیام که تا انتها خوانده شد، ناامیدی‌ها و افسردگی‌های همه از بین رفت. همه افراد متحول شدند و روحیه عجیبی گرفتند. گویی در آن پیام اشعه حیات‌بخشی وجود داشت که نور امیدواری و تلاش بر جان‌های ما تاباند. لبخند‌ها بر لب نشست. چهره‌ها باز شد و صحبت‌ها شروع شد. وضع نیم ساعت قبل از بین رفته بود و گویی بارانی از صفا و طراوت کویر وجود‌ها را از خستگی و دلمردگی شست‌وشو داده بود.»

ماجرای یگان شهادت

صیاد شیرازی می‌گوید: «من هم روحیه محکمی گرفتم. گفتم اولاً باید به‌الارفته‌است.

سه روز خودشان را آماده بازدید کنند که می‌خواهیم مأموریت بعدی را ابلاغ کنیم. حتی یگان‌هایی را هم که به اسم «یگان شهادت» درست کرده بودیم و گفته بودیم داوطلب می‌خواهیم از آن‌ها که جلودار و پیشتاز و خط‌شکنی کنند، فراخواندیم. گفتیم حسینیه را تاریخش می‌کنیم، آن‌هایی که نمی‌خواهند بروند... تعداد زیادی ماندند و ثبت نام کردند.» سه روز بعد که صیاد از لشکرها بازدید کرد، آثار معجزه پیام امام را دید. آن لشکر از هم

مدعیان حقوق بشر

در این نبرد، عراق بار دیگر خلاف تمام موازین جنگی و انسانی و اخلاقی، از سلاح شیمیایی استفاده کرد. دورتر از خطر مقدم واکنش‌ها به استفاده عراق از سلاح‌های ممنوع بسیار کم بود. روزنامه ایل سبتوی ایتالیا در روزهای عملیات بدر نوشت: «عراق فقط با سلاح شیمیایی توانست نیروهای ایران را مجبور به عقب‌نشینی کند. عراق بارها از این سلاح‌ها استفاده کرده‌و غرب در تمام‌موارد چشمانش را بسته‌است. نیروهای نظامی عراق برای بیرون راندن ایرانی‌ها فقط یک راه حل می‌شناختند؛ گاز! خلبانان عراقی با بالگردهای ساخت شوروی، فرانسه و آلمان، بمب‌های گاز را که تازه در کارخانه‌های سامره و سلمان پاک تولید شده بودند روی نیروهای ایرانی ریختند. ایرانیان که آماده چنین حملاتی نبودند و لباس مخصوص به‌تن نداشتند، بلافاصله دست‌خوش بیماری شدند. فردی که دچار این حملات شیمیایی می‌شود، ابتدا ظرف چند دقیقه، مایع زردی بالا می‌آورد، پوستش ملتهب می‌شود و پیش از رسیدن نیروهای امداد پزشکی به صحنه کارزار، جان می‌سپرد. بعضی دیگر صورت‌شان در اثر گاز به طرز وحشتناکی سیاه می‌شود و بر بدن پاره‌ای از رزمندگان که در معرض این بمب‌ها قرار می‌گیرند، تاول‌هایی کهربایی ظاهر می‌شود و مشکل تنفسی پیدا می‌کنند.»

سکوت غرب در برابر جنایت صدام

طی عملیات بدر علاوه بر تلفات سنگین که به دشمن وارد شد، بیش از ۵۰۰ کیلومتر مربع از منطقه هور از جمله روستاهای ترابه، لحوک، نهروان، فجره‌ونیز جاده خندق به‌طول ۱۳ کیلومتر، که فاصله آن با جاده العماره بصره ۶ کیلومتر است، به تصرف نیروهای خودی درآمد. پس از این عملیات، عراق با استفاده از پشتیبانی هوایی و موشکی، حملات گسترده به شهرها و مناطق مسکونی و نیز کشتی‌های حامل نفت ایران را آغاز کرد. در این روزهای بی‌تفاوتی حکومت‌های غربی عراق و حشبانه‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی را هم به کار گرفت. در واقع عملیات «خبیر» و «بدر» جریان جنگ را به سمتی برد که غربی‌ها متوجه شدند باید دست صدام در استفاده از سلاح‌های شیمیایی بازتر باشد چراکه با رشادت‌های رزمندگان ایرانی احتمال از دست رفتن نیروی مزدورشان بالا رفته‌است.

